

اندیشه سیاسی روزبهان خنجی و الگوی اسپریگنز

ابراهیم برزگر^۱

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

آرزو مجتهدی

دانشجوی کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی در اسلام دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه

طباطبایی

(تاریخ دریافت ۹۵/۳/۱۷ - تاریخ تصویب ۹۵/۷/۱۲)

چکیده

شریعت‌نامه‌نویسی به‌عنوان یک دستورالعمل در فقه سیاسی، اهمیت ویژه‌ای در اندیشه سیاسی اسلامی ایران، داشته است. این پژوهش بر آن است که با تمرکز بر اندیشه آخرین شریعت‌نامه‌نویس دوره میانه یعنی فضل‌الله بن روزبهان خنجی در عصر تثبیت قدرت حکومت شیعی مذهب، شاه اسماعیل صفوی و افول خلافت، به این پرسش پاسخ گوید که روزبهان خنجی، مسائل جامعه را چه می‌داند و راه‌حل برون‌رفت از آن مسائل در اندیشه وی کدام است؟ به‌رغم علم به وجود عوامل مختلف، ما پاسخ خود را با توجه به نظریه بحران اسپریگنز در فهم نظریه‌های سیاسی، بر این فرضیه استوار کردیم که روزبهان خنجی بحران اساسی جامعه سده‌های نهم و دهم هجری را گسترش فرقی مختلف، به قدرت رسیدن سلاطین غیرمذهبی و بی‌توجهی به اجرای شریعت در سرزمین‌های اسلامی می‌داند و به نظر او دلیل بروز این بحران، نبود رهبر مذهبی (خلیفه/امام) و به تبع آن عدم اجرای حقیقی حدود الهی است. بنابراین بازگشت به جلال و شکوه دوران خلافت اسلامی یا ظهور امام زمان، آرمان جامعه و راه‌حل برون‌رفت از بحران، هدایت امرا و آشنا کردن ایشان با احکام، حدود شرعی و شریعت، برای فرمانروایی است. گردآوری اطلاعات این پژوهش اسنادی و آرشیوی، و روش تحلیل اطلاعات، تفسیری است.

واژگان کلیدی

الگوی اسپریگنز، اندیشه سیاسی روزبهان خنجی، خلافت، شریعت‌نامه‌نویسی.

طرح مسئله

پس از حمله مغول و قتل المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی، اهل سنت با بحران عظیمی مواجه شدند که حتی تصور نمی‌کردند. اندیشمندان و علما در عصر خلفا تنها در پی پاسخ نظری برای تهدیدهای خلافت، یعنی خلفای فاطمی در مصر، اسماعیلیه و نهضت‌های شیعی بودند که با ارائه ردیه‌ها خطر ایشان را رفع می‌کردند، لیکن با از میان رفتن خلافت و تشکیل حکومت‌های سلطنتی، برای حفظ وحدت جهان سنت و اندیشه سیاسی مذهبی خود در میان عامه مسلمین، در پی توجیه نظری و شرعی حکومت‌ها برآمدند تا بتوانند نظام سیاسی اهل سنت را تداوم بخشند. اندیشه‌ورزانی مانند غزالی، ابن جماعه، امام فخر رازی، ابن تیمیه، دوانی و سپس فضل‌الله بن روزبهان خنجی در طی دوره میانه اسلامی، با در نظر گرفتن لزوم حکومت در جامعه و با پذیرش واقعیت انحلال خلافت، تلاش کردند برای حفظ نهاد حکومت، بدون در نظر گرفتن ماهیت آن، با بیان قواعد شرعی حکومت و حدود الهی، فرمانروایی حکومت اسلامی سنین را امکان‌پذیر کنند؛ اما در میان ایشان فضل‌الله روزبهان خنجی به‌عنوان آخرین نظریه‌پرداز دوره میانه با گذشت دو سده از پایان کار خلفای عباسی، همچنان رؤیای برقراری خلافتی مانند خلفای صدر اسلام را در سر می‌پروراند، در زمانی که شیعیان در حال گسترش قدرت سیاسی خویش در ایران بودند و امپراتوری عثمانی از نژاد ترکان و بدون داشتن اصالت عربی و نسب از قریش، بر سرزمین‌های غربی اسلام تسلط می‌یافت و داعیه خلافت مسلمین و اجرای احکام شریعت در این قلمرو را مطرح می‌کرد و اختلافات مذهبی و شکاف میان امت اسلام عمیق شده بود، وی در پی عاملی برای وحدت بخشیدن امت اسلامی سنی‌مذهب در تقابل با امت اسلامی تشیع بود. خنجی که قبل از شریعت‌نامه‌نویسی بیشتر برای تاریخ‌نگاری خویش مورد توجه قرار گرفته بود، در مبارزه با قدرت شیعیان، برخلاف عرف پیشکسوتان شریعت‌نامه‌نویسی، اقدام به نگارش شریعت‌نامه به زبان فارسی کرد و کتاب‌هایش را به فارسی به نگارش درآورد؛ با این همه به نظر می‌رسد در قیاس با غزالی و ابن تیمیه، اندیشه وی مورد عنایت کمتری قرار گرفته است. نخستین بار «محمدامین خنجی» در «نشریه فرهنگ ایران‌زمین» از زندگی روزبهان خنجی نوشت: پروفیسور مینورسکی خاورشناس بنام نیز شرح حال وی را در ابتدای ترجمه خلاصه عالم‌آرا به انگلیسی منتشر کرد. در میان علما مرحوم «آیت‌الله نجفی مرعشی» از او به‌عنوان یک عالم شافعی و عارف و محدث یاد کرده و اطلاعات بسیار مفیدی از آثار خنجی عرضه داشته است. در کتب منتشرشده در سال‌های اخیر، «سید جواد طباطبائی» در آخرین فصل کتاب *درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران* به بررسی اندیشه فضل‌الله بن روزبهان پرداخته است. حاتم قادری در کتاب *اندیشه سیاسی در اسلام و ایران* و داوود فیروزی در کتاب *نظام سیاسی و دولت در اسلام* بخش‌هایی را برای بازگو کردن نظر این متفکر

اختصاص داده‌اند. برای شیعیان بررسی آرای خنجی از این جهت می‌تواند حائز اهمیت باشد که وی را سنی دوازده امامی دانسته‌اند، زیرا به تمامی ائمه معصومین (ع) ارادت خاص داشت و امامت ایشان را در وضعیت بدون ولایت قبول داشت. در عین حال ردیه او در پاسخ به کتاب علامه حلی، مورد استناد وهابیان در عصر حاضر است. مسئله این پژوهش این است که وی چگونه همزمان ضمن دشمنی با تشیع دارای اعتقاد به امامان شیعه بوده است. با توجه به اندیشه فضل‌الله خنجی و شریعت‌نامه وی، پرسش این است که شریعت‌نامه وی مسائل جامعه را چه می‌داند و راه‌حل برون‌رفت از آن مسائل کدام است؟ برای یافتن پاسخ این پرسش از نظریه توماس اسپریگنز در فهم نظریه‌های سیاسی بهره می‌گیریم. فرضیه ملهم از آن، این است که روزبهان خنجی بحران اساسی جامعه سده‌های نهم و دهم هجری را گسترش فرقه‌های مختلف، به قدرت رسیدن سلاطین غیرمذهبی و بی‌توجهی به اجرای شریعت در سرزمین‌های اسلامی می‌داند و از نظر وی، دلیل بروز این بحران، نبود رهبر مذهبی (خلیفه/امام) و به تبع آن عدم اجرای حقیقی حدود الهی اسلام است، بنابراین بازگشت به جلال و شکوه دوران خلافت اسلامی یا ظهور امام زمان، آرمان جامعه و راه‌حل برون‌رفت از بحران، هدایت امرا و آشنا کردن ایشان با احکام، حدود شرعی و شریعت برای فرمانروایی است. روش جمع‌آوری اطلاعات، کتابخانه‌ای؛ و روش تحلیل آنها، تفسیری است.

الگوی نظری

توماس اسپریگنز استاد فلسفه سیاسی در آمریکا، معتقد است در هر دوره‌ای، اندیشه‌های سیاسی برای پاسخگویی به مسائل محیط سیاسی اندیشمندان سیاسی آن دوران است و به‌علت واقع‌گرایی این اندیشمندان، نظریه‌های سیاسی، عملی و منطبق بر شرایط روزگار ایشان است. اسپریگنز در کتاب فهم نظریه‌های سیاسی، روش جستاری را مطرح کرده است تا به‌وسیله آن مطالعه و فهم منطقی مسائل سیاسی و اندیشه متفکران سیاسی ممکن شود. این روش جستاری، چهار مرحله را برای ایجاد نظریه عنوان می‌کند:

آغاز شکل‌گیری یک نظریه «مشکل‌شناسی» است. اساساً باید به این درک از محیط رسید که بی‌نظمی رخ داده و مشکلی به‌وجود آمده است. پس از طی مرحله اول و فهم مشکل، باید به «یافتن دلیل ایجاد بی‌نظمی» توجه کرد. دلیل‌یابی مشکل بسیار حائز اهمیت است، زیرا تا عامل یا عوامل مشکل‌ساز و برهم‌زننده نظم شناخته نشوند نمی‌توان راه‌حل مناسبی ارائه کرد. سومین قدم در ادامه مسیر، ترسیم شرایط ایده‌آل و مطلوب است تا با الگو گرفتن از آن بتوان نظم را برقرار کرد. نظریه ایجادشده در مرحله سوم که مرحله «آرمان‌شناسی» است، در دنیای بیرون از ذهن امکان‌پذیر نمی‌شود و صرفاً نقش راهنما برای رفع مشکل را دارد. «نظریه‌پرداز

در این مرحله از «هست‌ها» گذر کرده، به «بایدها» می‌رسد (برزگر، ۱۳۸۳: ۴۸). مرحله نهایی نظریه سیاسی از نظر اسپریگنز، «ارائه راه حل» است. آنچه برای رفع بی‌نظمی پیشنهاد و راهکارهای عملی که صراحتاً یا تلویحاً توصیه می‌شود تا با به‌کار بردن آنها، مشکل موجود را رفع و نظم را برقرار کرد (همان). نظریه پرداز با در نظر گرفتن وضعیت و امکانات پیرامون خود، آرمان خویش را صیقل می‌دهد تا در دنیای واقعی بتوان آن را عملیاتی کرد. در این نوشتار برای فهم اندیشه سیاسی روزبهان خنجی و شریعت‌نامه وی از این روش جستاری استفاده می‌شود.

شرح احوال و زمانه فضل‌الله بن روزبهان خنجی

در پایان سده نهم هجری، اوزون حسن و جانشینانش در سال‌های پایان کار شاهان آق‌قویونلو وارد مناسبات جدیدی با، ونیز، عثمانی و دولت‌های اروپایی که ملی‌شده بودند، شدند؛ آنان ناگزیر بودند خود را با شرایط جدید تطبیق دهند. این وضعیت آغازگر دوران جدیدی در تاریخ جهانی بود که نظام قبیله‌ای آق‌قویونلو پاسخگوی آن نبود و به‌ناچار منطق جهانی بر آنها تحمیل می‌شد. آق‌قویونلوها قبیله‌های ترکمانان بودند که توانستند در ایران حکومت تشکیل دهند. نظریه‌پرداز ایشان جلال‌الدین دوانی بود که در آن دوران به بازنویسی اندیشه خواجه نصیرالدین طوسی پرداخته بود. حکمت عملی ایرانی آمیخته به اندیشه خلافت در حکومت آق‌قویونلوها جریان داشت، اما راهگشای آنها نبود؛ روزبه‌روز بر ضعف ایشان افزوده می‌شد و شاه اسماعیل صفوی با استفاده از این موقعیت، سرزمین‌های تحت سیطره آق‌قویونلوها به انضمام خراسان را تصرف و زمینه ایجاد سرزمینی متحد بر مبنای مذهب مشترک را فراهم کرد. در این سال‌ها در ایران عالمی شافعی می‌زیست که مخالف سرسخت شیعیان صفوی بود، اما به امامان شیعیان بسیار ارج می‌نهاد؛ فضل‌الله خنجی که در ابتدای کتاب *عالم‌آرای امینی*، خود را این‌گونه معرفی می‌کند:

«... خادم علوم دینی و طالب معارف یقینی، فضل‌الله الخنجی الاصفهانی الملقب بالامین معروف به خواجه ملا...» (خنجی، ۱۳۷۹: الف)

گفته می‌شود او در حدود سال ۸۶۰ ق. در خنج اصفهان به دنیا آمد؛ تحصیلات مقدماتی را در شیراز زیر نظر شیخ جمال‌الدین اردستانی گذراند و در ۱۷ سالگی سفرهایش را آغاز کرد تا در مراکز علمی به تحصیل بپردازد. تا قبل از سال ۸۷۷ ق. در قاهره، بیت‌المقدس، بغداد و حتی چند ماهی در مدینه شاگرد امام محمد سخاوی بود. اطلاعاتی که درباره زندگی خنجی به دست آمده، از خلال کتاب‌های خود او و کتاب *الضوء اللامع سخاوی* است؛ اما آنچه سبب شهرت وی شد، کتاب *بديع الزمان فی قصه حى بن يقظان* است که برای معرفی خود و نزدیکی به دربار سلطان یعقوب آق‌قویونلو نوشت و در سال ۸۹۲ ق. به سلطان تقدیم کرد.

البته امروزه نسخه‌ای از این کتاب در دست نیست. پس از آن مشغول تاریخ‌نگاری وقایع زمان دولت آق‌قویونلو شد و حاصل این تلاش *عالم‌آرای امینی* نام گرفت؛ اما این کتاب، پس از مرگ یعقوب به پایان رسید. با خلع بایسنقرخان جانشین یعقوب، آذربایجان را ترک کرد و به زادگاهش اصفهان بازگشت. در ده سال دوری از دربار، کتاب *ابطال نهج الباطل* را در رد کتاب *نهج‌الحق* علامه حلی نوشت، درست در زمانی که شاه اسماعیل صفوی در حال تصرف سرزمین‌های مرکزی ایران بود. در این ایام وی مهاجرت خویش را آغاز کرد. در مقدمه *ابطال نهج الباطل* علت مهاجرت خویش را به قدرت رسیدن شیعیان و دوری از سروصدای قزلباشان ذکر می‌کند (خنجی، ۱۳۶۲: ۱۱). او به دربار محمدخان شیبانی در ماوراءالنهر پناه برد، زیرا در کتاب *عالم‌آرای* خود مدافع قتل پدران شاه اسماعیل بود و ضمن بازگو کردن سرنوشت ایشان، از برچیدن صوفیان و کشتار آنها حمایت کرده بود (همان: ۱۲). در حمله شیبانی به قزاق‌های شرق سیحون او را همراهی کرد و گزارش این سفر را با عنوان *مهمان‌خانه بخارا* به نگارش درآورد. در سال ۹۱۳ ق. محمدخان شیبانی به دست شاه اسماعیل به قتل رسید؛ روزبهان نزد حاکم بخارا عبیدالله خان برادرزاده محمدخان شیبانی رسید و به درخواست وی کتاب *سلوک الملوک* را که یک دوره حقوق عمومی اسلام حاوی نظرها و آرای فقهای حنفی و شافعی است تدوین کرد که در آن علاوه بر حقوق اساسی، اداری، مالی و جزایی، به رابطه حکومت اسلامی در حالت جنگ یا صلح با دیگر حکومت‌ها پرداخت. نگارش کتاب از ذی‌الحجه ۹۱۹ ق. آغاز شد و در ربیع‌الاول ۹۲۰ ق. به پایان رسید. فضل‌الله روزبهان تا پایان عمر خود در جمادی‌الاول ۹۲۷ ق. در بخارا زندگی کرد و در همان‌جا درگذشت.

طرح مشکل

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، جهان اسلام شاهد ششصد سال حکومت خلیفه‌های متعدد قریشی بود که نماد یگانگی و وحدت دنیای اسلام و برپادارنده تسنن رسمی بودند. حتی در زمانی که خلفا صرفاً وجود ظاهری داشتند، به‌عنوان «مظهر رمز وحدت دنیای اسلام» (اشپلر، ۱۳۵۴: ۱۵۷) شناخته می‌شدند و دارای حرمت و احترام نزد اکثر مسلمانان بودند. پس از فروپاشی خلافت عباسی، فضل‌الله روزبهان نخستین نویسنده ایرانی بود که کوشید نظریه خلافت شرعی و سلطنت‌های متأخر را ترکیب کند تا اهل سنت برای پیکار با صفویان ایدئولوژی مناسبی در اختیار داشته باشند (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۲۵۲). پیش از او علمای سنی مذهبی نظیر «امام محمد غزالی» (م ۵۰۵ ق.)، «امام فخر رازی» (م ۶۰۶ ق.)، «ابن تیمیه» (م ۷۰۷ ق.) و «ابن جماعه» (م ۷۳۲ ق.) در اندیشه احیای خلافت سعی در سامان‌بخشی به نظام سیاسی زمان خود داشتند. خنجی در زمانی اندیشه تجدید دوران خلافت را در سر می‌پروراند که نزدیک به سیصد سال از مرگ

آخرین خلیفه عباسی می‌گذشت و در خارج از جهان اسلام در غرب، تحولات مذهبی شکل گرفته بود و اندیشمندانی مانند لوتر و ماکیاولی در پی اندیشه جدید برای دوران جدید اروپا بودند. برای درک نظریه خنجی ابتدا باید بدانیم چه امری سبب برانگیخته شدن و ابراز تفکرات وی بوده است. خنجی در ابتدای کتاب *عالم‌آرای امینی* به بحران هویت در عقاید و جریان‌های مذهبی دوران خود اشاره می‌کند. اختلافات عمیق مذهبی و مجادله‌های کلامی تشیع و تسنن بر سر موضوع مشروعیت حاکم جهان اسلام از دغدغه‌های روزبهان بود. شاید بتوان با نگاهی به تاریخ، مشکل عهد خنجی را بازشناسی کرد.

از سده پنجم نشانه‌های ارتجاع فکری و عقیدتی و عقب‌ماندگی در شرق نزدیک و میانه خود را نشان داد. مبارزه متکلمان و فقیهان علیه فیلسوفان به همین سبب شکل گرفت. هجوم فرمانروایان صحرائین ترک در سده‌های پنجم و ششم از یک طرف و حمله مغولان در سده هفتم از طرف دیگر و همچنین وقوع جنگ‌های صلیبی که سبب انحطاط عمومی و اقتصادی ایران شده بود، همه و همه دست‌به‌دست هم دادند تا اسلام در میان فرقه‌های مختلف تکه‌تکه شود (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۲۴۹). شاید اولین انحراف مسلمانان ترویج تقدیس اولیاءالله بود که شیوخ، مربیان صوفیه و دراویش را جزء اولیاءالله محسوب می‌کردند و برایشان کرامات و معجزاتی قائل بودند (همان: ۲۵۲). در ایران علاوه بر قبور ائمه و شیوخ صوفیه، آثار و یادگاری‌های ایشان را نیز متبرک می‌دانستند و به خرید و فروش آنها می‌پرداختند (همان: ۲۵۳).

با آغاز حکومت آل‌بویه و محروم شدن خلفای عباسی از قدرت سیاسی، شیعیان میان‌رو (زیدیه) حکومت را در دست گرفتند و همین امر سبب آغاز تبلیغ و ترویج آزادانه تشیع پس از قرن‌ها شکنجه و آزار شد. پس از سقوط آل‌بویه، سنجان سلجوقی شیعه را مجدداً به دوران تقیه و محنت کشاندند و واکنش‌های بی‌رحمانه‌ای علیه آنان نشان دادند، به طوری که مردم به ناچار خود را سنی خواندند و عقایدشان را پنهان کردند و این روند تا اوایل حکومت مغولان تداوم داشت. در اواخر سده هفتم مغولان از خوی وحشی‌گری خویش فاصله گرفتند و تساهل و تسامح مذهبی برقرار شد؛ سلاطین مغول اسلام آوردند و حتی برخی از حکام ایشان مذهب تشیع را برگزیدند و مجدداً پس از سال‌ها، شیعیان از قید تقیه و آزار رها شدند (همان: ۲۷۸). مغولان روی به مدارا با مذاهب آوردند و حتی از مسیحیان و بوداییان در برخی مقاطع حمایت کردند (همان). در آن زمان فقهای شافعی و حنفی در مقابل گسترش تشیع به شدت مقاومت می‌کردند و مانع رسمی شدن این مذهب در ایران بودند. در آن زمان، جمال‌الدین حسن بن المطهر حلی ملقب به «علامه حلی» (۷۲۷ ق) کتابی در مورد امامت به نام «منهاج الکرامه فی معرفه الامه» نوشت که موجب شیعه شدن ایلخان الجایتو خان مغول شد و در زمان حکومت صفویه راهنمای اصلی در شریعت، الهیات و فقه بود.

علاوه بر شیعیان امامیه، که از نظر اهل سنت از دین منحرف شده بودند، فرق مختلف دیگر منشعب از شیعه، در ایران شکل گرفتند که بیش از پیش وحدت اسلامی را تهدید می‌کردند، از جمله:

- «غلات» کسانی بودند که برای علی (ع) الوهیت قائل می‌شدند و به تناسخ علویان اعتقاد داشتند؛

- «باطنیان» یا اسماعیلیه، آن‌ها توانستند با نام فاطمیان در مصر حکومت تشکیل دهند. ایشان معتقد بودند عبدالله نخستین خلیفه فاطمی، مهدی بوده و ظهور کرده است؛

- «قرامطه»، وابسته به محفل فلسفی «اخوان الصفا» متأثر از فلسفه فارابی، اما در امور دینی سهل‌انگار، آزادفکر و مداراگر بودند؛

- «دروزها»، خلیفه حاکم را حلول خدا می‌پنداشتند؛

- «نزاریان»، نواسماعیلیان که تحت تأثیر عرفان صوفی‌گری بودند و داعی‌الدعاه خویش را جانشین امام می‌دانستند؛

- تعداد فرقه‌ها و طریقت‌های ایجاد شده بسیار زیاد است و توضیح درباره آن‌ها در این مقال نمی‌گنجد و موضوع بحث ما نیز نمی‌باشد.

وجود این تعداد فرقه و طریقت در جهان اسلام به‌ویژه ایران، نشانه از میان رفتن وحدت کلمه در سرزمین‌های اسلامی است که در نهایت به ضعف اهل سنت منجر شد و با شکست اسماعیلیان نزاری و سقوط دولت ایران، زمینه آزادی شیعیان و به قدرت رسیدنشان فراهم آمد. تا آغاز سده نهم هجری نیمی از مردم ایران سنی بودند که البته بیشترشان از شهرنشینان و طبقه حاکمان و اعیان بودند. بیشتر مردم از ترس، مذهب شیعه خویش را پنهان می‌کردند. از اواسط سده هشتم نهضت‌های شیعه در جای‌جای ایران شکل گرفت که از مهم‌ترینشان نهضت سربداران (۷۳۸-۷۸۳ ق) در خراسان است و سپس در شهرهایی نظیر کرمان (۷۷۵ ق)، سبزوار (۸۰۸ ق)، مازندران (۸۰۹ ق)، نهضت خروفیه در سده نهم و قیام طلاییه مهدی در ۸۴۵ ه. که از عقاید و فرق مختلف شیعه آمیخته به تصوف نشأت گرفته بودند. در سال ۸۴۵ هجری سید محمد مشعشع در خوزستان قیام کرد و این قیام را مقدمه ظهور امام غایب، مهدی خواند؛ اما مهم‌ترین این قیام‌ها، قیام خاندان صفویان است. فعالیت این فرقه از نظر خنجی در جهت کفرآمیز بود، زیرا این ترکان شیخ «جنید» رهبر خود را «الله» و فرزند او «حیدر» را «ابن‌الله» می‌خواندند (پتروفسکی، ۱۳۶۳: ۳۸۶)، اما مسئله اصلی این بود که توده مردم به دلیل نفرت از عثمانیان و نارضایتی تاریخی خود از حکام سنی‌مذهب با این طریقه شیعی همراه شدند و رهبری شیوخ صفوی را بر خود پذیرفتند. حتی با آنکه به نظر خنجی، «جنید» در وظایف دینی خویش مسامحه می‌کرد، هوادارانش او را همچون معبود خویش، بزرگ می‌دانستند و شیخ را

قبله و مسجود خود می‌شمردند (همان: ۳۹۰). با اعلام شاهنشاهی اسماعیل اول، نوه جنید و خطبه‌خوانی وی به نام دوازده امام و لعن سه خلیفه اول در ملأ عام (نزد سنیان اهانت‌آمیزتر از این امر وجود ندارد)، تشیع مذهب رسمی ایران اعلام شد و فقیهان سنی به آن سوی مرزها گریختند و به حکومت‌های عثمانی و ازبک پناهنده شدند. اعدام‌های دسته‌جمعی و شکنجه سنیان آغاز شد، فقیهان شیعه بر مسند امور تکیه زدند و تدریس فقه شیعه در سراسر ایران آغاز شد و این جریان‌ات در نظر فضل‌الله بن روزبهان خنجی، عین مشکل بود.

او بروز بدعت‌ها و رسوم تشیع را خطری جدی برای اسلام اهل تسنن می‌دانست؛ به همین دلیل در هنگامی که رومیان تهدیدی برای مرزهای اسلام شمرده می‌شدند و محمدخان شیبانی قصد قتال با قزاقان مسلمان را داشت، وی محاربه با کفار بیگانه قزل بورک را واجب دانست و دفع ضرر کفر آنها را ضروری‌تر از هر اقدامی برشمرد:

«این کافران قزل برک در اذهاب حرمت حضرت پیغامبر مبالغت تمام می‌نمایند... حال تارک تعرض ایشان شده و جهت عزم خود را تعرض جمعی ساخته‌اید که از ایشان نسبت به شما مخالفتی و تعرضی ظاهر نیست...» (خنجی، ۱۳۶۲: ۲۱). در ادامه می‌نویسد: «... شیخ جغتایی به امداد و معونت مرتدان طاقیه سرخ به سمرقند و بخارا درآمد... ستاره ارباب دین سوخته گشت و آتش بدعت طائفه ملحدین افروخته شد، در دین و دول و ملک و ملل انواع فساد و خلل روی نمود...» (خنجی، ۱۳۶۲: ۵۰) «که اگر دولت شیعیان ادامه یابد به‌زودی از رسم و رسوم ایمان و دار اسلام چیزی باقی نمی‌ماند» (همان).

به اعتقاد روزبهان، ظهور دولت شیعی منحرّف سبب اجرا نشدن احکام الهی حقیقی و ایجاد شکاف در جامعه اسلامی می‌شد. او این بحران را عامل تمام مشکلات جهان اسلام می‌دانست. روزبهان به شدت از بی‌دینی جامعه نگران بود و با رشد روزافزون تفکر شیعی در ایران این نگرانی افزایش کرد.

دلیل‌یابی مشکل

برای فهم بهتر آرای خنجی در این مرحله باید در پی دلیل وقوع مشکل از دید وی باشیم. پیش از گسترش قلمرو حکومت شیعی مذهب صفوی، حتی در زمان مغولان، این اهل سنت بودند که قدرت را در دست داشتند و براساس احکام اهل سنت و جماعت رفتار می‌کردند. در دوره حکومت مغولان به‌علت تساهل مذهبی ایشان فرقه‌های مختلفی سر برآوردند و همچنین تصوف به‌صورت گسترده‌ای رواج یافت. همان‌طور که در پیشتر بیان شد، روزبهان معتقد بود پس از حمله مغولان تربیت دینی رو به کاهش نهاد. در گذشته شیعیان در تقیه به سر می‌بردند، اما در زمان حکومت مغولان، امکان حضور در جامعه با ابراز آشکار

مذهب خود را یافتند و دست به تبلیغات گسترده زدند. رفته‌رفته پیوندی میان تصوف و تشیع ایجاد شد. همزمان در بیرون از مرزهای ایران ترکان سنی‌مذهب بر قلمرو و اقتدار خویش می‌افزودند و خطری جدی برای مرزهای ایران محسوب می‌شدند، شیعیان و صوفیان که عثمانی را دشمن مشترک خویش می‌دانستند حلقه پیوند میان خود را مستحکم‌تر کردند. در این میان خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی با شکست آق‌قویونلوها و تصرف قلمرو ایشان و خراسان، سرزمینی متحد با یک مذهب رسمی ایجاد و در مقابل خلافت سنی مذهب عثمانی با یک حکومت شبه‌خلافت شیعه صف‌آرایی کردند؛ بنابراین شکاف عمیقی میان سرزمین‌های اسلامی به وجود آمد. از طرفی دولت‌های اروپایی زخم‌خورده از امپراتوری عثمانی با شعار دشمن دشمن من دوست من است با صفویان وارد ائتلاف شدند. ایرانیان و ترکان عثمانی به دلیل اختلافات ریشه‌ای و تاریخی و تعصبات مذهبی، پیوسته به یکدیگر ضربات اساسی وارد و موجبات تقویت قدرت‌های سیاسی غرب را فراهم می‌کردند. در جهان اسلام صفویان خود را وارث خلافت مرتضوی و دودمان امامت‌مکان و منتسب به اعراب می‌دانستند و نسبت صفی‌الدین را به امام هفتم شیعیان یعنی امام موسی کاظم (ع) رساندند؛ در مصر نیز سلطان سلیم بعد از فتح بغداد خطبه به نام سلطان عثمانی خوانده بود، بنابراین وحدت اسلامی زمان خلفا توسط دو قدرت بزرگ با دو مذهب متفاوت از میان رفت و عملاً مسلمانان در برابر مسلمانان قرار گرفت، بدون آنکه اجرای شریعت اولویت این حکام قرار بگیرد. کشورگشایی و افزایش قدرت سیاسی اولین هدف این امپراتوری‌ها بود؛ از این رو اجرای حدود الهی در اداره جامعه کمرنگ و کمرنگ‌تر شد. این انحطاط و عقب‌گرد مسلمانان را، خنجی به دلیل حضور صفویان می‌داند «...اعداء دین و دولت که بر مملکت و اموال ما مستولی شده‌اند...» (همان: ۵۵). پس از روی کار آمدن امویان شاهد عقب‌گرد به دوران جاهلیت هستیم که عملاً آموزه‌های پیامبر (ص) به پشت گوش انداخته شده و امت واحده به سمت رسوم قبیله‌ای برمی‌گردد و جامعه باز طبقه‌بندی می‌شود، به اعتقاد خنجی، عدالت مورد نظر پیامبر (ص) که در زمان خلیفه چهارم به اوج خود رسیده بود، از میان رفته و جای خود را به عدالتی می‌دهد که خلفا بر مبنای مصالح خویش تعریف می‌کنند؛ در میان نظریه‌های تمامی متفکران اسلامی، خلافت امویان و عباسیان جایگاه والایی ندارد و ایشان تمامی مشکلات جامعه را نبود رهبری فقیه و عادل در میان امت می‌دانستند و وجود خلافت بدون شرایط فقهی و شرعی و اطاعت از آن را صرفاً برای انسجام جامعه اسلامی پذیرا بودند.

ترسیم جامعه آرمانی

عصر آرمانی شریعت‌نامه‌نویسان، دوره ریاست چهار خلیفه اول است که به خلفای راشدین معروف‌اند. دوران حکومت آنها همانند دوره حکومت پیامبر (ص) است. ابن‌خلدون سال چهل هجری قمری را که امویان حکومت را در دست می‌گیرند، آغاز دوره انتقال خلافت به سلطنت می‌داند (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۲۵) در نظر اهل سنت، با حکومت امویان حکومت از حقیقت اسلامی خود فاصله گرفت و از جنبه آرمانی آن کاسته شد. عباسیان نیز برای تجدید دوره آرمانی تلاش نکردند و صرفاً مبلغ آن دوران بودند و در عمل نظریه خلافت جاری نشد. سید جواد طباطبائی معتقد است دوره‌هایی از حکومت عباسیان، دوره فساد است. «از نمدمالی خلیفه از شمار زنان بیوه و فرزندان که یتیم شدند لشگری فراهم می‌آمد» (همان). خنجی نیز مانند سایر علمای اهل تسنن دل در گرو دوران طلایی حکومت اسلام نهاده بود و اندیشه بر بازسازی بنیاد خلافت براساس موازین صدر اسلام را در سر داشت.

فقه سیاسی هنگامی شکل گرفت که مسلمانان کوشیدند قواعد احکام زندگی خود را از نص استنباط و با وضعیت زمانه سازگار کنند. فقهای اهل سنت همواره کوشیده‌اند تا این قواعد را حداقل نزدیک به دوران طلایی خلفای راشدین بازسازی کنند؛ از این رو آرمان تمامی شریعت‌نامه‌نویسان ساخت جامعه‌ای با مختصات دوره پیامبر (ص) و خلفای ایشان است. فقه سیاسی اهل سنت بر محور خلافت صحابه قرار گرفته است و وضعیت و اختصاصات خلیفه، همچنین شرایط عزل و نصبش را با استنباط از آن دوره تدوین می‌کنند. شاید بتوان کتاب «سلوک‌الملوک» خنجی را بیان آرمان‌های او بدانیم، چراکه با ترسیم قواعد حکومتی از منظر شریعت، وی درصدد برقراری نظام سیاسی مطلوب خویش و همچنین ایجاد الگوی ثابت حکومتداری بر پای [فقه دو مذهب شافعی و حنفی برای تمامی اعصار بوده است.

از آنجاکه در بحث آرمان، نظریه‌پرداز در پی «آنچه باید باشد» است تا وضعیت مطلوب را برای جامعه خویش مشخص کند، خنجی نیز برای تحقق این امر به سراغ تبیین و تعریف مفاهیم اصلی حکومت رفت تا از این طریق نشان دهد که در یک جامعه آرمانی اسلامی حاکمان و نهادهای حکومت چگونه باید باشند. در آن عصر براساس آنچه مورد توجه خاص و عام بود، به‌خصوص با گسترش مذهب تشیع و فرق منشعب از آن، «امامت» به‌عنوان مهم‌ترین رکن امت اسلامی مطرح شد و تمامی مدعیان حکومت یا خود را منتسب به امام می‌دانستند یا ادعای امامت می‌کردند. در چنین وضعیتی، با توجه به اعتقاد خنجی به امامان شیعه و قبول عصمت ایشان و همچنین به‌سبب رقابت با فقهای شیعه خصوصاً کتب علامه حلی، خنجی به تبیین نظریه امامت پرداخت و سنت طرفداری از خلافت را که گذشتگان صاحب‌نظری چون

ماوردی، غزالی و ابن تیمیه بدان پرداخته بودند، کنار گذاشت و صراحتاً و مستقیماً به امامت پرداخت. وی در ابتدای کتاب می‌نویسد:

«مسئله امامت از علم فروع فقیه است، زیرا که نصب امام به مذهب اهل حق بر امت واجب است و...» (خنجی، ۱۳۶۲: ۷۷).

امام در رأس مخروط نمودار حکومت است؛ بنابراین در ابتدای امر امام را «ریاست عظمی بر عامه مسلمانان» تعریف می‌کند. امام کسی است که کلید اختیارات اجرایی و قضایی در او جمع است و برای این سخن از عمر نسفی نقل می‌کند که:

«تنفیذ احکام و اقامه حدود و سد مداخل کفار به بلاد اسلام و روان گردانیدن لشگرها و فراگرفتن زکات و صدقه فریضه و قهر کردن متغلبان و دزدان و قاطعان طریق و...» (خنجی، ۱۳۶۲: ۷۸).

سپس شروط لازم برای امامت را ذکر می‌کند که ماوردی قبل‌تر هفت مورد آن را برای خلیفه برشمرده بود، لکن خنجی آن را به دوازده شرط ارتقا می‌دهد. او شروط را با استناد به کتب اهل کلام تعیین می‌کند و می‌نویسد:

«۱. قریشی باشد، زیرا پیامبر (ص) فرموده الائمه من قریش؛ ۲. مجتهد باشد تا احکام شرع داند؛ ۳. خداوند رأی و تدبیر؛ ۴. خداوند کفایت و علم به مصالح مال باشد تا در وجوه اموال تصرف بر وجه لایق کند. ۵. شجاع و قویدل؛ ۶. عادل؛ ۷. بالغ؛ ۸. عاقل تا به قوت عقل تمیز میان امور تواند کرد. ۹. آزاد باشد. ۱۰. مرد باشد، زیرا که زنان اهل ولایت نیستند. ۱۱. سمیع و بصیر؛ ۱۲. ناطق باشد تا به احکام تلفظ تواند کرد» (همان).

وی در ادامه مباحث خویش به شرح کیفیت حفظ شریعت می‌پردازد و می‌نویسد:

«مراد از حفظ شریعت نسبت با عامه مردمان آن است که بر محافظت احکام اقدام نمایند و به اوامر او خود را مأمور سازند و عمل نمایند و... بر حاکم است که قوانین او در میان امت مرعی و محفوظ باشد و در اصول و فروع او به هیچ نوع خلل نیاید... آدمی مدنی الطبع است، یعنی در تعیش خود محتاج به اجتماع بنی نوع که ایشان متعاون و متشارک باشند و چون قوت شهوی و غضبی داعی به جور و اختلاف‌اند، لابد است از عدلی که رفع جور کند و...» (همان: ۹۲).

آنچه خنجی در جامعه آرمانی خویش مطرح می‌کند، جامعه‌ای است که در رأس آن امام با شرایط نه‌گانه قرار گرفته است که با بهره‌گیری از اصول فقه اقدام به اداره جامعه اسلامی کرده و از هرگونه خرافه و بدعت پرهیز می‌کند.

حال که وضعیت مطلوب از دید خنجی را دریافتیم بهتر است به بررسی راه حل وی برای تحقق آرمان‌ها و رفع بحران‌ها بپردازیم.

راه درمان مشکل

آخرین مرحله در تبیین یک نظریه سیاسی ارائه راه درمان مشکل است، یعنی نظریه پرداز با در نظر گرفتن شرایط و امکانات واقعاً موجود سعی می‌کند بهترین راه حل را برای رفع مسئله تشخیصی خود بیان کند و در حقیقت راهکار عملی نظریه پرداز در این زمان خود را نشان می‌دهد.

در عهد خنجی که به نظر وی تکرر مذاهب صورت گرفته و شریعتمداری کم رنگ شده بود، تنها راه علاج که می‌توانست اقوام مختلف از ترک و تاجیک را با تشکل‌های اجتماعی گوناگون از صحرائشین و کشاورز و بازرگان گرد هم آورد «دین» بود. سلطان ازبک نیز در آرزوی ریاست بر کل جهان اسلام تصمیم داشت به گونه‌ای عمل کند که در مجامع و مساجد به نام وی خطبه بخوانند و اطاعت از او را اطاعت از خدا و رسول و مخالفت با او را مخالفت با خدا و رسول تلقی کنند. در حقیقت عبیدالله در هوس تجدید خلافت بود و فضل‌الله در صدد یاری وی برای تحقق این امر (همان: ۲۴). هنگامی که عبیدالله‌خان از وی خواست کتابی فقهی در زمینه حکومت و حکومتداری بنویسد فرصت را مغتنم شمرد و دس به قلم برد. داستان نگارش سلوک الملوک به این شرح است که عبیدالله‌خان عهد کرده بود در صورت کسب حکومت و تسلط بر بخارا جمیع عمر در کل امور سلطنت از احکام شرع شریف تجاوز نکند و تمامی احکام را بر وجه شرع و فتوا اجرا کند؛ به همین سبب وی صورت استفتایی را به فضل‌الله داد و در جواب این استفتا، کتاب سلوک الملوک نگاشته شد. خان ازبک در پی آن بود که هرچه صادر گردد از او از اعمال متعلقه به سلطنت، به شرع موافق باشد (همان: ۴۸). متن این استفتا در دیباچه کتاب سلوک الملوک آمده است و این کتابی است که احکام شرعی متعلقه به امام و سلطان در آن آمده است. سلوک الملوک که در میان جریان سه‌گانه اندیشه سیاسی اسلام، در میان شریعت‌نامه‌ها جای می‌گیرد، نشان‌دهنده محورها و مختصات شرعی حکومت و روابط قدرت است. آنچه باید باشد.

پیشتر خنجی برای برقراری امامت مورد نظر خویش، با در نظر گرفتن شرایط زمانه، اصطلاح سلطان ظل‌الله را در کتاب مهمان‌خانه بخارا تفسیر و این‌گونه توجیه می‌کند:

۱. پادشاه را در شوکت و اقتدار نشانه خداوندی بدانیم؛

۲. به دلیل نقش رفع‌کنندگی و دفع نمایندگی ایداء از مردمان شایسته چنین خطاب و شعاری است؛ بنابراین با اشاره به اقتدار و سلطه سلطان به کارویژه او یعنی رفع ایذا توجه می‌کند و این عمل را نشانه عدل حاکم می‌داند و معتقد است اگر این دفع توسط سلطان صورت نگیرد، مردم می‌بایست صبر نموده و برای عزل او هیچ اقدامی انجام ندهند (خنجی، ۲۵۳۵).

مهم‌ترین نکته درباره اندیشه خنجی و روح حاکم بر شریعت‌نامه وی این است که آرمان خویش را محقق شده می‌پندارد. او برای برقراری امامت، واقعیت موجود را بر آرمان خویش سوار، سلطنت و خلافت را در هم ادغام می‌کند. فضل‌الله، «محمدخان شیبانی» را امام زمان و خلیفه الرحمن خطاب کرده و به همین سبب هنگامی که شریعت‌نامه خویش را با بحث مسئله امامت و شخص امام آغاز می‌کند، در فکر انطباق آن بر واقعیت است؛ شریعت‌نامه فضل‌الله کتابی در زمینه مسائل فقهی حکومت اسلامی، بر مبنای دو مذهب شافعی و حنفی است، زیرا خانات آسیای میانه مذهب حنفی داشتند؛ یعنی سلاطین و امرا و لشکریان حنفی بوده و شاخه اداری یا دیوانی یعنی وزیران و مستوفیان و دبیران شافعی بودند. دو مذهب مالکی و حنبلی در ایران و ماوراءالنهر نفوذ و اعتبار نداشتند، بنابراین روزبهان ذکری از فقه این دو مذهب نمی‌آورد. این کتاب با تأثیر از دو اثر احکام‌السلطانیه ماوردی و احیاءالعلوم غزالی به نگارش درآمده است. اصل مطلب روزبهان امامت و معنای امامت است همچنین طرز تعیین و اختیارات و وظایف ارکان حکومت از امام و سلطان، وزیر و امیر تا شیخ‌الاسلام، مفتی، قاضی و مجتهد. از دیگر مسائلی که روزبهان بدان پرداخته، اختیارات و وظایف امام در ارتباط با جامعه مسلمانان است که حق ولایت ایشان ناظر بر جان مردم یا دارایی یا هم جان و هم دارایی است. خنجی تنها تکیه بر دین حقیقی را راه حل شکل‌گیری مجدد وحدت مسلمین می‌داند؛ بنابراین می‌کوشد با دستورالعمل‌های فقهی خویش حکومت اسلامی مورد نظر خود را برقرار کند و با استفاده از قدرت این حکومت، بحران به قدرت رسیدن شیعیان صفوی را پایان دهد.

از آنجاکه خلافت واقعی منطبق بر دوران طلایی اسلام، در عمل شکل نگرفت و دنیای اسلام را خطر گسترش تشیع تهدید می‌کرد، خنجی سلطنت واقعاً موجود را پذیرفت بود و غلبه و فسق سلاطین را توجیه کرد. به همین سبب شریعت‌نامه وی از شریعت‌نامه ماوردی و ابن‌تیمیه متمایز شد. می‌توان گفت بیشتر از آنکه تجدید خلافت اولویت خنجی باشد، تقابل با شیعه و دفع ضرر ایشان مدنظر وی بود. به همین سبب بیشتر از آنکه از نهاد خلافت صحبت کند، به تعریف امام و جایگاه وی می‌پردازد.

شاید مهم‌ترین بحث و حساس‌ترین قسمت تبیین حکومت اسلامی در نزد فقهای اهل سنت مسئله انتخاب امام است. اهل سنت و جماعت برخلاف شیعیان که اصل کلی نظریه امامت خاندان پیامبر (ص) از نسل حضرت علی (ع) را پذیرفته‌اند، اجماع کلی بر سر انتخاب امامت ندارند. ایشان با مراجعه به دوران صدر اسلام و شیوه انتخاب جانشینان پیامبر (ص)، سه قسم انتخاب اهل حل و عقد، استخلاف و شورا را کاملاً پذیرفته‌اند، اما با در نظر گرفتن شرایط انتخاب جانشین پس از خلفای راشدین به‌ناچار شیوه چهارمی به نام استیلا را اضافه

می‌کنند. خنجی نیز با پیروی از فقهای پیشین، شیوه چهارم انعقاد امامت را پس از سه راه حل اول، زور و غلبه یا همان نظریه استیلابی می‌داند. وجه تمایز دیگر روزبهان با گذشتگان در استفاده از واژه پادشاه در کنار واژه امامت است. در کتاب سلوک الملوک می‌نویسد: «از اسباب انعقاد پادشاهی و امامت استیلا و شوکت است» (خنجی، ۱۳۶۲: ۸۲) در توضیحات خود می‌آورد:

شخصی که با داشتن لشکریان و شیوه نظامی مردم را به تسلط خود درآورد و سلطه خود را می‌گستراند، او را «سلطان گویند و امام و خلیفه بر او اطلاق توان کرد» (همان).
از آنجاکه تمام دغدغه ذهنی خنجی، تأسیس حکومت مقتدر سنی برای مقابله با گسترش حکومت شیعه است، به ناچار سلطنت را هم‌ردیف با امامت و خلافت در نظر گرفت و به همین جهت اطاعت از سلطان را واجب دانست، به شرط آنکه مخالف شرع نباشد، اما تفاوتی برای عادل بودن یا جائر بودن او قائل نبود (همان).

آنچه برای وی اهمیت داشت، کارویژه‌های حکومت بود و نه شخصیت حاکم یا شیوه به قدرت رسیدن او. از نظر او، انسجام جامعه، حفظ دین، دفاع از مرزها، اجرای حدود، قضاوت و مدیریت امور مالی مسلمین در گرو وجود حکومت است، از این رو شکل حکومت در اصل کارویژه آن تأثیر ندارد، خواه خلافت باشد یا سلطنت. به علت آنکه مصداقی برای شرایط دوازده‌گانه امام در آن زمان وجود نداشت، خنجی از آرمان خویش عقب نشست و نوشت:

«فقها گفته‌اند اگر کسی که این شرایط در او موجود باشد یافت نشود، مثلاً هیچ قریشی نیست که در او این شرایط باشد و مردم محتاج‌اند به امام و به استیلا کسی فراگیرد، او سلطان باشد» (همان: ۷۸).

از ابو حفص نسفی ادله می‌آورد که:

«سزاوار است که امام ظاهر باشد نه پوشیده، چنانکه شیعه گویند که او مخفی و منتظر است و باید که از قریش باشد و جایز نیست که از غیر ایشان و... شرط است که از اهل ولایت باشد و سانس باشد، یعنی صاحب سیاست باشد و قادر بر تنفیذ احکام باشد و حفظ حدود دار اسلام نماید و انصاف مظلوم از ظالم ستاند و منعزل نمی‌گردد امام به فسق» (همان: ۷۹).

از تمایزات دیگر اندیشه خنجی با دیگر فقها این است که زور و استیلا را هم‌ردیف سه شیوه دیگر انعقاد امامت راه صحیح و قابل قبول می‌داند و شرط بیعت را نمی‌پذیرد. شرط پذیرش حداکثری در اجماع را نقد می‌کند و می‌گوید اجماع با بیعت یک تن نیز تحقق می‌یابد، به شرط آنکه آن یک تن آدم متنفذی باشد که مردم به مخالفت با او برنخیزند، ولی در واقع چنین حالتی بسیار نادر است و معمولاً نفوذ و فرمان برداری نتیجه زور و اقتدار و گردن کلفتی افراد است. بعد از قبول زور و غلبه پا فراتر می‌نهد و می‌گوید اگر علم و عدالت در خلیفه نباشد، از باب ضرورت می‌توان آن را پذیرفت؛ زیرا حکومت ناقص بهتر از نبودن حکومت

است. نبود حکومت سبب هرج و مرج و ویرانی و فحطی و عدم امنیت و از میان رفتن صنعت می‌شود. در میان اندیشمندان دورهٔ میانه و به‌ویژه شریعت‌نامه‌نویسان، خنجی اولین کسی است که حریم حرمت امامت را می‌شکند و خود را تسلیم زور می‌کند و سلطان و امام را در یک شأن و مرتبه قرار می‌دهد. او می‌گوید:

«سلطان در عرف شرع کسی است که بر مسلمانان مستولی باشد به‌حکم شوکت و قوت لشکر و علما گفته‌اند اطاعت امام و سلطان در هر چه امر و نهی کند مادام که مخالف شرع نباشد، خواه عادل باشد خواه جائز و واجب است نصیحت او به‌حسب قدرت و جایز است که گویند او را خلیفه و امام و امیرالمؤمنین و خلیفه رسول‌الله...» (خنجی، ۱۳۶۲: ۳۲).

در جامعهٔ آرمانی فقهای اهل سنت، نهادهای قدیمی حکومت دارای اهمیت بود، لذا شریعت‌نامه‌های خویش را براساس این چارچوب تنظیم می‌کردند. همان‌طور که پیشتر ذکر شد، خلیفه یا امام در رأس حکومت اسلامی نخستین فصول شریعت‌نامه‌ها را به خود اختصاص می‌داد. پس‌از آن به وزارت پرداخته می‌شد که در دید اهل سنت نیابت سلطنت و خلافت است. خنجی معتقد است وزیر کسی است که صاحب ولایت عامه است و خلیفه یا سلطان او را در رتق و فتق مهمات کشور نایب و جانشین خود کرده و با او در مصالح جامعه مشورت می‌کند. وی معتقد است پادشاه باید دو وزیر تنفیذ نصب نماید و یک وزیر تفویض. وی اصل مشروعیت وزارت را برگرفته از آیهٔ ۲۹ سورهٔ طه می‌داند که از زبان موسی می‌فرماید: «واجعل لی وزیراً من اهلی» (خنجی، ۱۳۶۲: ۸۴).

پس از وزارت، امارت و امیر را توضیح می‌دهد که نایب سلطان است در ایالات و بلاد حکومت. سپس در بخش چهارم شریعت‌نامه به دیوان‌های دولتی می‌پردازد که چهارمین عنصر ساختاری در خلافت اسلامی محسوب می‌شود (فیرحی، ۱۳۹۲: ۱۰۸).

از بخش‌های پراهمیت دیگر نهادهای قضایی حکومت اسلامی است. بعد از رکن اداری و نظامی که پادشاه و وزیر و امیرند، رکن دوم در نظر خنجی رکن قضایی و قانونی است که قضات و مجتهدان و روحانیون و در رأس ایشان «صدر» یا شیخ‌الاسلام قرار دارد. شیخ‌الاسلام اعلم علمای ملک پادشاه است که باید به امور عرف آشنا و به مصالح و مفسد امور خبیر باشد. برای او باید بودجهٔ خاصی در نظر گرفت تا استقلال داشته باشد، «زیرا احتیاج علما موجب مدهانهٔ ایشان می‌گردد» (خنجی، ۱۳۶۲: ۳۵). قاضی نیز باید توسط شاه انتخاب شود، اما شاه در این انتخاب آزادی عمل ندارد. مرزهای قدرت یا همان سرزمین‌ها که در قلمرو حکومت اسلامی هستند و احکام اسلام در آنها به پا می‌شود و همچنین مرزهای میان جهان اسلام و کفر در شریعت‌نامه‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند. بحث مرزهای قدرت را در ذیل باب جهاد و کیفیت قتال با اهل حرب مطرح می‌کند. در دسته‌بندی وی جهان اسلام و غیر اسلام به نام‌های

دارالسلام، دارالکفر و دارالحرب شناخته می‌شود. خنجی سه شرط را موجب تبدیل دارالسلام به دارالحرب می‌داند. اول رواج عقاید و احکام غیراسلامی در یک منطقه، دوم اتصال و مجاورت منطقه با دارالکفر و سوم نبود مسلمانان یا ذمی در آن منطقه (خنجی، ۱۳۶۲: ۳۹۴ و ۳۹۵) و برای حفظ سرزمین مادری خویش از تاخت و تاز سلطان، بلاد خراسان و عراق عرب و عجم را که از بغداد و اصفهان تا فارس و آذربایجان را دربرمی‌گیرد، جزء دارالاسلام برشمرد و صفویان را طایفه طاغیه باغیه سرخان می‌نامد که بر آن مستولی شده‌اند. او برای نجات هم‌وطنانش از مرگ بر طبق قواعد فقه حنفی و شافعی دلیل می‌آورد که:

«شک نیست که شیعه امامیه از فرقه‌های اسلام‌اند و اقامت جمعه و اعیاد و نصب قضات بر طریق اهل اسلام می‌نمایند... ممالکی که الیوم در تصرف طاغیه سرخان است دارالحرب نیست و غارت ایشان حرام است... و با طایفه طاغیه سرخ قتال باید کرد بنابراین که ایشان سجده صنم و به سب شیخین مرتد شده‌اند» (خنجی، ۱۳۶۲: ۴۰).

خنجی را سنی دوازده امامی نیز می‌دانند، زیرا وی امامان معصوم شیعیان را بدون حق ولایت می‌پذیرد؛ بنابراین جای تعجب نیست که از هموطنان شیعه خویش محافظت کند و تنها مشکل جامعه را تاخت و تاز صفویان و افکار انحرافی ایشان بداند که بر سرزمین مادری وی مسلط شده‌اند و سعی در گسترش اندیشه انحرافی خویش دارند؛ بنابراین می‌بینیم که در عمل وی در میان انتخاب آرمان و واقعیت، ناگزیر از انتخاب واقعیت است و این حقیقتی است که تقریباً تمامی نظریه‌پردازان با آن دست به گریبان‌اند.

نتیجه

شریعت‌نامه‌ها در زمانی نگاشته شده‌اند که نویسندگان آنها احساس می‌کردند جامعه از شریعت فاصله گرفته و حکومت حدود الهی را اجرا نمی‌کند، آنان با نگاهی به دوران شکوه اسلامی، رویای بازگشت به عصر خلفا و احیای نهاد خلافت را در سر می‌پروراندند، اما با توجه به وضعیت زمانی خویش، تحقق این آرمان را نشدنی می‌دیدند؛ به همین سبب سعی می‌کردند با تدوین متون فقه سیاسی راهگشای امرای هم‌عصر خویش شوند و حکومت‌ها را با شریعت آشتی دهند تا از بحران بی‌دینی رهایی یابند. پس از گذشت سیصد سال از فروپاشی خلافت عباسیان و انحلال نهاد خلافت، فضل‌الله روزبهان خنجی همچنان معتقد بود جوامع اسلامی اهل سنت به سبب نبود امام و خلیفه رو به انحطاط و تباهی گذاشته و عرصه برای گسترش قدرت و رواج افکار انحرافی نظیر تشیع - تصوف صفویان مهیا شده است. آرمان خنجی ایجاد حکومتی به رهبری امام بود تا وحدت مسلمین بر محوریت او دوباره شکل گیرد و بتوان در مقابل صفویان ایستادگی و دست ایشان را از دارالاسلام کوتاه کرد. با استفاده از الگوی

اسپریگنز می‌توان اندیشه سیاسی خنجی را این‌گونه بیان کرد که وی با روی کار آمدن یک حکومت شیعه در ایران پی به وجود مشکل در میان اهل سنت برد و با توجه به فرقه‌های مختلفی که در جهان اسلام ایجاد شده بودند، از میان رفتن وحدت مسلمانان را مشکل زمان خویش می‌دانست. وجود فرقه‌های گوناگون و انحرافی و گسترش سریع تشیع در ایران مهم‌ترین دغدغه فکری او بود. وی دلیل بروز این مشکل در امت اسلامی را فاصله گرفتن از احکام الهی به سبب نبود خلیفه یا امام ذکر می‌کند؛ زیرا انشعاب میان امت پس از فروپاشی خلافت شتاب گرفت و جامعه دچار نقصان در امر رهبری به‌عنوان عامل وحدت‌بخش بود. در گام سوم الگوی اسپریگنز، نظریه‌پرداز به ترسیم الگویی آرمانی می‌پردازد؛ خنجی نیز جامعه آرمانی خود را با ذکر شرایط دوازده‌گانه فردی امام برای رسیدن به حکومت و مشخص کردن احکام و حدود فقهی حکومتداری در کتاب *سلوک‌الملوک* ترسیم کرد. به دلیل آنکه اجرای آرمان‌های اندیشمندان در عالم واقع امکان‌پذیر نمی‌شود، اندیشمند باید برای عملیاتی کردن نظریه خود راه حلی ارائه کند که با وضعیت زمانی وی سازگاری داشته باشد؛ بنابراین خنجی درصدد برآمدن با ترکیب سلطنت و خلافت، اندیشه خویش را جامعه عمل پوشاند و اتحاد اهل سنت علیه تشیع را برقرار کند. وی سلطان زمان خویش را امام زمان و اطاعت از او را بر همه واجب می‌دانست، بنابراین راه حل عبور از بحران به نظر خنجی در آن زمان، پذیرش سلطان فعلی به‌عنوان پیشوای جامعه اسلامی و هدایت وی با نشان دادن قوانین اسلامی و کمک گرفتن از فقها در امر حکومت بود. اسپریگنز موفقیت یک نظریه را هنگامی می‌داند که مشکلی که در نظر نظریه‌پرداز شناسایی می‌شود حقیقتاً مشکل جامعه باشد و صرفاً تصورات وی نباشد؛ چراکه اگر چنین باشد، نظریه او دردی از آن جامعه دوا نخواهد کرد و کاربردی نخواهد داشت. در زمانه خنجی نیز نظریه او راه به‌جایی نبرد و وی در رسیدن به آرزوی خود یعنی شکست صفویان ناکام ماند. خنجی آخرین شریعت‌نامه‌نویس دوره میانه است. هرچند آثار وی در مقایسه با ماوردی، ابن تیمیه و غزالی اهمیت کمتری دارد، به سبب انطباق جامعه آرمانی بر جامعه واقعی در افکار وی و همچنین قرارگیری امامت به جای خلافت، نظریه‌های آنها متمایز است. او فقیهی است که به حکومت با غلبه نه از سر ناچاری، بلکه قانونی و صحیح رسمیت می‌بخشد و سلطان زمان را امام و حکومت او را حقه می‌داند.

منابع و مأخذ

۱. اسپریگنز، توماس (۱۳۹۲). فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگه.
۲. اشپولر، برتولد (۱۳۵۴). جهان اسلام، ترجمه قمر آریان، تهران: امیرکبیر.
۳. ایزدی، حسین (۱۳۸۸). «فضل‌الله روزبهان خنجی و شریعت‌نامه‌نویسی در قرن نهم»، تاریخ اسلام، ش ۳۸.
۴. آبادی، رضا (۱۳۹۳). احوال و آراء و تاریخ‌نگاری فضل‌الله روزبهان خنجی اصفهانی، پژوهشکده ادبیات.

۵. برزگر، ابراهیم (۱۳۸۳). «مسئله فلسطین در اندیشه سیاسی اسلام معاصر و روش جستاری اسپریگنز»، پژوهش و حقوق سیاست، پاییز، ش ۱۲.
۶. بلک، آنتونی (۱۳۸۵). تاریخ اندیشه سیاسی اسلام از عصر پیامبر تا امروز، ترجمه حسین وقار، تهران: اطلاعات.
۷. پطروشفسکی، ایلیا (۱۳۶۳). اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، چ هشتم، تهران: پیام.
۸. پناهی خیاوی، شهرام (۱۳۸۳). «روزبهان خنجی اصفهانی (مجلس نویسنده قرن نهم و دهم هجری)»، فرهنگ اصفهان، پاییز و زمستان، ش ۲۹ و ۳۰.
۹. ----- (۱۳۸۶). «بحران خلافت در اندیشه سیاسی فضل الله روزبهان خنجی»، نامه تاریخ پژوهان، سال سوم، ش ۱۲.
۱۰. پولادی، کمال (۱۳۹۲). تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام، چ چهارم، تهران، مرکز.
۱۱. ترکمنی، آذر و حقی، پروین و داوود (۱۳۹۱)، «بررسی منصب وزارت (با تأکید بر برگزیده‌ای از متون سیر الملوک‌ها و شریعت‌نامه)»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، سال سوم، ش ۹.
۱۲. جی، رزنتال، آروین (۱۳۸۸). اندیشه سیاسی اسلام در سده‌های میانه، ترجمه علی اردستانی، چ دوم، تهران: قومس.
۱۳. خواندمیر (۱۳۸۰). تاریخ حبیب‌السیر، محمد دبیر سیاقی، چ چهارم، تهران: خیام.
۱۴. رحیمی، حبیب (۱۳۷۵). خلافت و سلطنت در اندیشه سیاسی فضل‌الله روزبهان خنجی، تربیت مدرس.
۱۵. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳). تاریخ ایران بعد از اسلام، چ دهم، تهران: امیرکبیر.
۱۶. طباطبایی، سید جواد (۱۳۹۳). درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، چ یازدهم، تهران: کویر.
۱۷. خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۶۲). سلوک‌الملوک، تصحیح محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
۱۸. ----- (۲۵۳۵ شاهنشاهی). مهمان‌نامه بخارا، تصحیح منوچهر ستوده، چ دوم، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۹. خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۱). تاریخ عالم‌آرای امینی، تصحیح محمداکبر عشیق، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
۲۰. فیرحی، داوود (۱۳۹۲). نظام سیاسی و دولت در اسلام، چ دهم، تهران: سمت.
۲۱. ----- (۱۳۹۲). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)، چ سیزدهم، تهران: نشر نی.
۲۲. قادری، حاتم (۱۳۷۹). اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، چ دوم، تهران: سمت.
۲۳. (۱۶ اسفندماه ۱۳۸۲)، «گزارشی از نشست آراء و اندیشه‌های فضل‌الله روزبهان خنجی اصفهانی»، پایگاه حوزه، ش ۱۸۲.